

بیکاری اصلی‌ترین عامل ایجاد درگیری‌ها و مشکلات اجتماعی

سرشلوغی‌های خطرناک بیکاری

از دست رفتن غرور و شخصیت و پایمال شدن جایگاه انسانی ناشی از بیکاری و قطع منبع درآمد خانوارها به زخم کهنه‌ای در روح و روان فرد تبدیل شده و در صورت بی توجهی مداوم و عدم درمان به رشد و گسترش انواع مشکلات اجتماعی نظیر قتل، غارت و... می‌رسد



ابوالقاسم رحمانی
روزنامه‌نگار



گزارش

تحميل
به لطف فاصله زیاد و ترافیک‌های اعصاب خردکن پایتخت، به‌خصوص محدوده محل کار من و همین‌وسط شهر خودمان، گاهی اوقات برای اینکه دیر به خانه نرسم و مجبور نشوم که نرسیده دوباره برگردم و چند ساعتی را هم در کنار خانواده بنشینم، از موتورسیکلت و پیک‌های ایستاده زیر پل حافظ، تقاطع جمهوری استفاده می‌کنم. اگر شرایط خاص باشد، بارانی و شلوغ‌تر از همیشه، قیمت‌ها بالااست و در شرایط عادی هم کمی راه می‌آیند اما چند سالی است انقدر تعدادشان زیاد شده که شرایط مزایده برای مسافر پیش می‌آید اما نه برای قیمت بالاتر که هرکس با خواست مسافر موافق‌تر و به آن نزدیک‌تر بود، سوار آن موتور می‌شود و به مقصد می‌رود. همین چند شب پیش که خیلی هم عجله داشتم و باید زود به خانه می‌رسیدم، یکی از این موتوری‌ها را انتخاب کردم و با هم حرکت کردیم، می‌دانست عجله دارم چرا که گفته بودم اما یک‌دفعه سرعتش کم شد، در خط ویژه حرکت می‌کرد اما شاید گاهی آرام‌تر از اتوبوس‌ها، شروع به صحبت کرد: «من تو خیابون شانزده‌لیزه که دهنه مغازه داشتم، لباس می‌فروختم، نزدیک چهارراه استانبول هم یک تولیدی داشتم. از بچگی چون پدرمون این کار رو داشت ما هم واردش شدیم، انصافا هم کارمون خوب بود. پدرم سه دهنه مغازه تو همون شانزده‌لیزه داشت و البته ما اوایل شاگردیش رو می‌کردیم و بعد دیگه روی پای خودمون وابستادیم وهر کدوم از داداش‌ها یا تولیدی زدیم یا مغازه باز کردیم و منم چون تقریبا زنگ‌تر بودم، هم تولیدی داشتم و هم مغازه. یکی از داداشام که هم طراح لباس برای تولیدی من و هم برای چندتا برند معروف داخلی بود وقتی بازار به این وضع افتاد رفت استرالیا، چندتا نمونه کار برای یکی از آشناهامون که اونجا بود فرستاد و اونم براش کار پیدا کرد، هرچند دوست نداشت اما رفت، به این دلیل که خانواده ما مذهبی بودن و تو طراحی‌هاش این قضیه نمود داشت و می‌گفت اگر بره معلوم نیست

چی ازش بخوان و دوست ندارم طراحی‌هام از فضایی که دوست دارم خارج بشه، خلاصه دیگه نشد که بمونه و رفت، بقیه ما هم اوضاع‌مان بهتر نیست. پدرم چون بازاری قدیمی بوده دو دهنه از مغازه‌هایش رو اجاره داد، چون براش فایده نداشت و فرووش اومده بود پایین و الان توهمون یک دهنه مغازه‌اش خرج زندگیش رویه زور در مباره اما من کلا تولیدی‌ام شده بود ضررواااں رواجاره دادم به یکی از دوستان ما‌هی سه میلیون تومن که اونم چندماهه به زور و یکی درمیان داره ماهی یک‌ونیم میلیون بهم میده اون یکی مغازم مجبور شدم بفروشم و حالا دارم موتور مسافرکشی می‌کنم. کس

جز زرم نمی‌دونه، خودم نخواستم کسی بفهمه که به این روز افتادم آخه ما قرار بود رو پای خودمون بااستیم و پدر و مادر و داداشام بفهمن خیلی ناراحت می‌شن. با این حال بازم خرج زندگی خیلی زیاده. بچم الان نزدیک یک سالشه و خرج شیرخشک و پوشک و لباس و این چیزاش خیلی زیاد می‌شه. سوی این با زرم فروشگاه می‌ریم و مقداری گوشت و چند قلم وسیله می‌خریم

یک‌دفعه میشه ۲۰۰، ۳۰۰ هزار تومان، خب این خیلی زیاده و فشار خیلی رومون هست. اما نمی‌ذارم زندگی این‌طور بمونه، من که تازه ۳۲ سالمه و خب خیلی از روزای خوشم از بین رفت به خاطر همین بازاری که قاقاق و رانت و دزدی نابودش کرده اما نمی‌ذارم بچه‌ام هم بد زندگی کنه، اون داداشم که گفتم استرالیاست بهم گفته اینجا فضا برای تو مهیاست و اگر زنگ باشی می‌تونی شرایط خوبی داشته باشی، اردیبهشت هم برای مصاحبه با یک شرکتی می‌رم اونجا، دوست ندارم بچه‌ام بفهمه چه بلایی سر من اومده. دوست دارم اون زندگی آرومی داشته باشه.»

گرم صحبت بودیم و لایه‌لای حرف‌ها یک‌سری چیزهای تخصصی درباره پارچه و افزایش قیمت و نوع دوخت و اینها می‌گفت که به گفته خودش اوضاع فاجعه‌بار بود و همین صحبت کردن‌ها باعث شد که نفهمم راهی که نهایتا ۲۰ دقیقه با موتور طول می‌کشید الان ۳۰ دقیقه گذشته است و ما تازه کمی از میانه راه جلوتر آمدیم. اما دیگر اصراری برای زودرسیدن نداشتم، حرف‌هایش نمی‌شود گفت جالب، چرا که دردناک بود ولی شنیدنی اما واقعی. این اولین موتوری از اسب افتاده نیست و نبود، لیسانس، فوق لیسانس، مغازه‌دار، تولیدی‌دار، کارگاه‌دار، معلم و... هم در بین‌شان یافت می‌شود، به قول همین موتورسوار، هیچ‌کس جز از سر اجبار و بدون سابقه این کار را انتخاب نمی‌کند که هر لحظه معلوم نیست چرخ موتورش بتَرکد، لیز بخورد یا هر اتفاقی که در نهایت خانواده‌اش بی‌سرپرست شود. می‌گفت: «بیکاری یک عده‌ای رو دزد کرده، یک عده‌ای رو قاچاقچی و موادفروش، یک عده قاتل و... ما هم که هنوز نصیحت‌های پدرا نه تو گوشمون هست سعی کردیم که کج نریم و سالم پول دربیاریم، هرچند سخت.»

من که تازه ۳۲ سالمه و خب خیلی از روزای خوشم از بین رفت به خاطر همین بازاری که قاقاق و رانت و دزدی نابودش کرده اما نمی‌ذارم بچه‌ام هم بد زندگی کنه، اون داداشم که گفتم استرالیاست بهم گفته اینجا فضا برای تو مهیاست و اگر زنگ باشی می‌تونی شرایط خوبی داشته باشی، اردیبهشت هم برای مصاحبه با یک شرکتی می‌رم اونجا، دوست ندارم بچه‌ام بفهمه چه بلایی سر من اومده. دوست دارم اون زندگی آرومی داشته باشه

رجیستری درآمدزا برای کشور



علی اکبر پوراحمدنژاد، دبیر کمیسیون مبارزه با قاچاق کالا و ارز استان تهران گفت: «به دنبال اجرای طرح رجیستری درآمد کشور از محل واردات موبایل در سال ۹۶ به اندازه‌ای بود که چنین درآمدی در تاریخ کشور در این بخش بی‌سابقه بوده و جهش قابل توجهی داشت.» وی اضافه کرد: «با اجرای این طرح زمینه مصرف تلفن همراه قاقاق از بازار گرفته شد و صرفه اقتصادی قاقاق این کالا در بخش موبایل از بین رفت و آمارهای موجود نشان می‌دهد در برندهایی که مشمول این طرح شدند، آمار قاچاق تقریبا به صفر رسید و ان شاء... با تکمیل اجرای طرح رجیستری، دیگر شاهد قاچاق موبایل نخواهیم بود. پس از اجرای این طرح، بخش اعظمی از تلفن‌های همراهی که به‌صورت غیرقانونی وارد کشور شده بودند مجالی برای ورود به بازار نیافتند و اغلب این گوشی‌ها یا برای طی کردن روند قانونی، اظهار شدند یا شرایط بازگرداندن آنها مهیا شد.»

تاثیر ۳۰ درصدی سوابق تحصیلی



عبدالرسل عسادی، رئیس مرکز سنجش آموزش و پرورش با بیان اینکه در سال ۹۸ شاهد استقرار پایه دوازدهم و تکمیل ساختار نظام آموزشی ۳-۶-۳ هستیم و از این‌منظر شرایط برای پذیرش دانشجو و برگزاری امتحانات نهایی متفاوت خواهد بود تصریح کرد: «در سال ۹۸، بخش اول داوطلبان ورود به کنکور همین کلاس دوازدهمی‌ها هستند و بخش دوم نیز پشت کنکوری‌های سال‌های قبل‌اند و به نظر می‌رسد لازم است فقط در همان سال دو کنکور برگزار شود تا فارغ‌التحصیلان نظام‌های آموزشی قبلی با مشکل مواجه نشوند.» وی افزود: «میزان و سهم سوابق تحصیلی در کنکور امسال همانند سال گذشته همان ۳۰ درصد با تاثیر مثبت است. همچنین در قانون سنجش و پذیرش دانشجو در سال ۹۲ مبنای پذیرش دانشجو تلفیقی از سوابق تحصیلی و آزمون‌های کنکوری است. براساس این قانون باید با افزایش سالانه سهم سوابق تحصیلی، در نهایت ۸۵ درصد ظرفیت دانشگاه‌ها با ملاک سوابق تحصیلی پر شوند.»

کر بلا میزبان ۳۰۰ هزار مسافر نوروزی



میرمسعود حسینیان، سرکنسول ایران در کر بلا با اشاره به حضور خیل انبوه زائران ایرانی در ایام نوروز در عتبات عالیات و به‌ویژه شهر کر بلا گفت: «امسال باتوجه به تلاقی شروع سال جدید با ایام مساه مبارک رجب به‌خصوص اولین شب جمعه این ماه یعنی لیل‌الغائب و میلاد امیرالمومنین علی(ع) در روز سیزده رجب (۱۱ فروردین) تعداد کثیری از زوار ایرانی توانستند به کر بلا، نجف و دیگر شهرهای مقدس در عراق مشرف شوند.» وی افزود: «بیش از ۳۰۰ هزار ایرانی در طول مدت دو هفته ۱۸ تا روز به عراق مشرف شدند که از این تعداد بین ۹۵ تا ۱۰۰ هزار زائر در چارچوب سازمان حج و زیارت (شرکت مسما) و بیش از ۲۰۰ هزار زائر به صورت آزاد به عتبات عالیات سفر کردند. الحمدلله مشکل خاصی تاکنون برای زائران ایرانی به وجود نیامده و تمامی آنها در سلامت کامل به‌سر می‌برند؛ ضمن اینکه تعداد زیادی از آنها به کشور مراجعه کرده‌اند.»

عکاس: زلیف مصطفی آغا



تا بهش سر بزnm، دیدم که روی زمین افتاده، من که حال و روز خوبی نداشتم، فقط یادم می‌آید که یک جیب بلند کشیدم و بعد هم که چشم باز کردم در بیمارستان بودم، مهدی خودکشی کرده بود، بعد از کالیدش کافی گفتند که قرص برنج خورده و خودش را کشته است. مهدی بعد از بیکاری و ورشکستگی پدرش خیلی شکست، خیلی افسرده شده بود و این وضعیت بعد از به‌هم خوردن ماجرای نامزدی و مخالفت خانواده دختری که دوست داشت بدتر هم شد. پدر مهدی خیلی تولیدکننده خوبی بود، وضع زندگی‌مان هم خوب بود، دست‌مان به خیر هم می‌رفت و اوضاع با خراب شدن بازار یک‌دفعه این‌طور شد، نمی‌توانم باور کنم. به خاطر بیکاری هم خودم به این وضع بیماری گرفتار شدم، هم فرزندم کشته شد و هم همسرم... دخترم هم که سنی ندارد، مدرسه می‌رود، آینده او معلوم نیست چه می‌شود. عبد امسال که با خانواده به شهرمان رفته بودیم، قصد بازدید از روستایی که اصالتا اهل آنجا هستیم را داشتیم. یک امامزاده‌ای دارد که همان جاقیرستان اصلی روستا هم هست. آقا ایرج اینجا هم اهل همین جا هستند. از در امامزاده نجف که وارد شدیم، ساعت حدود ۶ بعد از ظهر، می‌خواستم سری هم به قبر مهدی بزnm، از دور دیدم انگار کسی روی قبر خوابیده است، نزدیک شدم دیدم آقا ایرج بود ما را که دید بلند شد و گفت: «این تمام امید زندگی من بود، من برای مهدی چیزی کم نگذاشته بودم، آرزوی دامادی‌اش را داشتم. اما بیکاری چه بلایی به سرمان آورد. پسر دسته گلم را ازم گرفت، حتی کسی تشییع جنازه‌اش نیامد(راست می‌گفت یک‌باوری در این منطقه و شاید خیلی جاها هست که به تشییع کسی که خودکشی کرده است نمی‌روند) من نمی‌توانم هنوز باور

فوران عقده‌های شخصی ناشی از عدم توجه کارفرما به کارگر و اخراج و توهین و عدم وصول مطالبات به‌جون می‌کشد و ۱۱ فرد بدون کمترین دخالتی در ایجاد چنین جریانی جان خود را از دست می‌دهند و اینها همه زنگ خطری را برای سیاستگذاران و مسئولان و متولیان ایجاد شغل و تامین صحیح گذران معیشتی زندگی مردم به صدا در می‌آورد که در صورت عدم رسیدگی و کنترل این وضعیت اتفاقات تهران و اهواز آخرین نوع تسویه حساب‌های ناشی از فشار بیکاری ناشی از فشار بیکاری خواهد بود

زنگ خطری را که مدت‌هاست به صدا درآمده بشنویم

در این گزارش سه روایت مختلف را از نشت تبعات اجتماعی و روانی بیکاری و گذران سخت زندگی در جامعه و در بین افراد مختلف بیان کردیم. در یکی از آنها که یک تولیدکننده پوشاک کارگاه تولیدی و مغازه لباس فروشی‌اش را از دست رفته می‌دید، پنهان از چشم خانواده‌اش و برای تامین مخارج زندگی به مسافرکشی با موتور روی آورده است. بعد با یک تولیدکننده و کارگاه‌دار قدیمی آب‌کاری و پرداخت‌کاری مواجهیم که تمام اندوخته مالی و تجربی خود را طی چندماه و بر اثر فشار اقتصادی و بیماری بازار از دست می‌دهد و در نهایت سرایت این فشار و سایر موضوعات به اعضای خانواده فرزندش خودکشی می‌کند. در نهایت هم فوران عقده‌های شخصی ناشی از عدم توجه کارفرما به کارگر و اخراج و توهین و عدم وصول مطالبات به جنون می‌کشد و ۱۱ فرد بدون کمترین دخالتی در ایجاد چنین جریانی جان خود را از دست

می‌دهند و اینها همه زنگ خطری را برای سیاستگذاران و مسئولان و متولیان ایجاد شغل و تامین صحیح گذران معیشتی زندگی مردم به صدا در می‌آورد که در صورت عدم رسیدگی و کنترل این وضعیت اتفاقات تهران و اهواز آخرین نوع تسویه حساب‌های ناشی از فشار بیکاری نخواهد بود و باید رعشه رخداد دوباره آن بر تن مردم و مسئولان باقی بماند.